

نگاه

معاون فرهنگی قوه قضائیه:

جریان خارجی با عناصر داخلی به صورت هماهنگ عمل می کنند

● میزان: معاون فرهنگی قوه قضائیه گفت: «اکنون سخنان انحرافی مطرح می‌شود که چرا مسافرت‌های مذهبی و مراسم آن متداول شده و به جای این‌گونه برنامه‌ها باید این مبالغ را صرف امور خیر دیگری مانند ازدواج جوانان کنند یا بسیج افراد برای راهپیمایی اربعین، باید به سمت ترمیم مسائل اجتماعی هدایت شود».
حجت‌الاسلام‌والمسلمین هادی صادقی در ادامه بررسی شبهات دینی در جمع نمازگزاران ستاد مرکزی قوه قضائیه با بیان اینکه از این دست شبهات مکرر در تاریخ مطرح شده است، افزود: «این شایعات غالباً از ناحیه افرادی طرح می‌شود که با یک ژست اخلاقی و روشنفکری در قالب حمایت از طبقات ضعیف ورود کرده تا مجموعه برنامه‌های معرفتی و دینی که موجبات معرفت‌افزایی و ایجاد محبت دینی را فراهم می‌کند، به چالش بکشند؛ معارفی که موجب اتصال روح افراد به سرچشمه‌های دین، قرآن و اهل بیت هستند».
این استاد حوزه و دانشگاه اضافه کرد: «ریشه این‌گونه مباحث مشخص است و همه یک هدف اساسی را دنبال می‌کنند تا برنامه‌هایی را که موجب افزایش ایمان و تقویت روحیه استواری و ایستادگی و تحکیم علاقه به خدا، قرآن و اهل بیت می‌شود، از بین ببرند».
صادقی با بیان اینکه مروجان این شبهات معمولاً از افراد مرفه هستند، تأکید کرد: «اکنون هم به شیوه‌های دیگری به این هدف می‌پردازند و جالب است که مروجان این شبهات غالباً افراد مرفه هستند که ظاهراً تحصیل‌کرده و با ژست‌های روشنفکری به طرح این‌گونه مباحث می‌پردازند و خوب است بدانید که خود نه اهل برگزاری چنین شعاعری هستند و نه اهل خیرات‌اند. این افراد فقط به مؤمنان اشکال می‌گیرند که چرا به این امور خیر می‌پردازید، درحالی‌که خود حاضر نبوده تا با کسر مخارجی تا زندگی خود به این امور کمک کنند. این‌گونه افراد تنها اهل حرف و تق‌زدن هستند».
معاون دستگاه قضا با تأکید بر فواید برگزاری شاعران اهل بیت گفت: «اقامه عزاداری‌ها، ندی‌دادن‌ها و… اثر ایمان‌افزایی، محبت و عشق داشته و موجبات تقویت انسانیت و ایجاد پیوند محکم‌تری با مبدآ انسانی است. با این کار انسان خودش را به صفات حسنه اباعبدالله (ع) نزدیک‌تر می‌کند».
حجت‌الاسلام‌والمسلمین صادقی عنوان کرد: «اتفاق افرادی که اهل این‌گونه خیرات هستند؛ یعنی اهل دستگیری از فقرا، اهل رسیدگی به مستضعفان هستند و صدقه می‌دهند یا اطعام می‌کنند و عیادت مریض می‌روند و در تشییع جنازه شرکت می‌کنند، لزوماً از وضع مالی خوبی برخوردار نیستند».

راهپیمایی اربعین بسیار عجیب است

معاون قوه قضائیه تأکید کرد: «در این جریانات یک هدف‌گیری همه‌جانبه در روزگار اکنون در حال شکل‌گیری است و هجوم بر جریان تأثیرگذار اهل بیت روزافزون شده است. گاهی حمله می‌کنند به روحانیانی که بلندگوی سخنان اهل بیت هستند، گاهی به جماعت مداحان می‌تازند که شورآفرین محبت اهل بیت هستند و این ابزاری است که فاصله‌ای ایجاد کنند بین مردم و برگزاری شاعران مذهبی».
صادقی با ذکر مثالی ادامه داد: «اخبار کهنه‌ای را دوباره در فضای مجازی به صورت گسترده منتشر می‌کنند به اسم خبر تازه که مثلاً چند نفر بر اثر برق‌گرفتگی و… در مراسم مذهبی فوت کرده‌اند و هر طور شده با استفاده از هر ابزاری تلاش می‌کنند تا برنامه‌های ایمان‌افزا را تضعیف کنند».
معاون فرهنگی دستگاه قضا تأکید کرد: «واضح است که هر گروهی در این جریان ایمان‌افزا نقش مهم‌تری دارند، بیش از همه به آنها حمله می‌شود. هدف اصلی آن است که تفکر اسلام انقلابی و جهادی را تضعیف کنند، حال از رهبری گرفته تا هرکس دیگری که این خط را پیگیری می‌کند».
معاون قوه قضائیه با تأکید بر ضرورت شناخت دشمن و اهداف او افزود: «اخیراً خط تضعیف قوه قضائیه از مسئولان تا دیگر مظاهر آن در دستور کارشان قرار گرفته است. دروغ‌های آشکار و صدردصد کذب را به شکلی باورپذیر مطرح می‌کنند و از طرف دیگری پروژه فساد را گسترش داده و آن را منتسب به جریانی می‌کنند که انسان‌های شریف و انقلابی هستند تا چهره انقلابیان تخریب شود».
حجت‌الاسلام‌والمسلمین صادقی یادآور شد: «باید هوشیار باشیم که هنگامی که خطی آغاز می‌شود، از مجموعه مسائل دینی تا انقلابیون و رهبری و اطرافیان و نیروهای محکم مانند قوه قضائیه با نهادهای انقلابی مثل سپاه را می‌خواهند تضعیف کنند و بدانید که جریان خارجی با عناصر داخلی به صورت کاملاً هماهنگ عمل می‌کنند».
معاون فرهنگی دستگاه قضا تأکید کرد: «باید مراقبت کرده تا هر جایی که دشمن قصد تضعیف آن را دارد، ما حساس شده و درصدد تقویت آن بربییم و به تقویت نهادهای انقلابی و برگزاری شاعران دینی پرداخته که مایه قوت ما و نقطه ضعف دشمن است».
او در پایان با اشاره به حرکت باشعور اربعین گفت: «راهپیمایی اربعین بسیار عجیب و تأمل‌برانگیز است که این موج هر روز افزوده می‌شود و این راهپیمایی چند ده میلیون‌نفری چند ده کیلومتری که مایه جلب توجه همگان شده است و خوب است بدانید در اسرائیل پژوهش‌های برای تحلیل و بررسی این حرکت عظیم جهانی تأسیس شده است».

مجید بالابه: «پرسیدم خانه ستارخان کجاست؟ گفت: ته کوچه، به دیوار آجری هست ولی اینجا همیشه بسته است، چند سال پیش چند ساعت باز می‌کردن الان سه چهار ساله همیشه درش بسته است، اینا بعضی وقت‌ها میان داخل در رو باز میکن میرن داخل، سخت پیداشون کنی».
گفتم با اداره‌ای‌ها کار ندارم، آمده‌ام خانه را ببینم، گفتی داشتند اینجا را بازسازی می‌کردند خوشحال بودیم که رونق به محله بازمی‌گردد اما این‌طور نشد، اینجا شد اداره و درش را بستند».
این حرف‌ها را سوپرمارکتری نبش کوچه ستارخان می‌گوید.
کوچه‌ای که نامش در تاریخ مانده است، همان‌جا که مردم محلی تبریز امیره‌قیز می‌خواندش و مردم قصد ندارند نام کتابی را که در تابلوها بر آن نهاده شده به رسمیت بشناسند.
اینجا همان محله امیرخیزی تبریز است. محله‌ای که به اعتقاد برخی‌ها قلب انقلاب مشروطه تبریز بود؛ محله‌ای که اطراف آن را سپاه ستارخان سنگربندی کرده بودند؛ اما این روزها «امیرخیزی» تابلو و «امیره‌قیز» مردمی رونق دیروز را ندارد.
محله‌ای که در آن طرح نجات مردم ایران از استبداد صغیر بنیان نهاده شد.

ستارخان چگونه به امیرخیزی آمد؟

هرچند برخی‌ها او را زاده مهاباد می‌دانند اما به روایت تاریخ‌شناسان ستار در ۲۸ مهر ۱۲۴۵ در روستای بیشک ورزقان که امروزه به آن «سردار کندی» می‌گویند به دنیا آمد. اسماعیل، برادر بزرگش، در ایام جوانی به دستور حاکم وقت به‌دلیل مخالفت با شاه دستگیر و اعدام شد، پدرش به او وصیت کرد باید انتقاد برادرش را از قاجارها بگیرد. پس از این حادثه بود که حاج‌حسن همراه خانواده به محله امیره‌قیز (امیرخیزی) تبریز مهاجرت کرد. او آنجا مانند برادرش به عیاری پرداخت.

آغاز استبداد صغیر

درحالی‌که ستارخان در تبریز بود، کلنل لیاخوف به دستور محمدعلی شاه، مجلس را به توپ بست و تعدادی از نمایندگان ازجمله میرزا ابراهیم آقاصابا نماینده تبریز را به شهادت رساند. این اتفاق باعث شد تا ستارخان به این وقایع اعتراض کند. او در ۱۱ ماه استبداد صغیر، رهبری مجاهدین تبریز و ارامنه و قفقازی‌ها را بر عهده داشت و مقاومت شدید و طاقت‌فرسای اهالی تبریز در مقابل قشون دولتی، با راهنمایی و رهبری او انجام شد. ستارخان در این مدت با باقرخان نیز می‌ذاکراتی انجام داد تا اختلافات را کنار بگذارند و در کنار یکدیگر مبارزه کنند. مذاکرات آنان نتیجه داد و نیروهای این دو رهبر مبارزات در کنار یکدیگر قرار گرفتند. باقرخان در محله خیابان، ستارخان در امیره‌قیز و نیروهای دولتی به رهبری صمدخان در محله شتران به مبارزه با یکدیگر پرداختند.

پس از ماه‌ها محاصره تبریز، قوای روسیه با موافقت دولت انگلستان و محمدعلی شاه، از مرز گذشتند، به سوی تبریز حرکت کردند و حلفا را باز کردند. ستارخان و دیگر مجاهدین تبریز برای رفع بهانه تجاوز روس‌ها تلگرافی به محمدعلی شاه فرستادند؛ شاه به‌جای پدر و توده به‌جای فرزندان است، اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد، نباید همسایگان پا به میان گذارند. ما هرچه می‌خواستیم از آن درمی‌گذریم و شهر را به اعلی‌حضرت می‌سپاریم. هر رفتاری که ما می‌خواهند بکنند و اعلی‌حضرت بی‌درنگ دستور دهند که راه خواربار باز شود و جایی برای گذشتن سپاهیان روس به ایران باز نماند. محمدعلی شاه پس از دریافت این تلگراف به نیروهای دولتی دستور ترک محاصره داد؛ اما روس‌ها به پیشروی ادامه دادند و وارد تبریز شدند، ستارخان حاضر نشد از دولت روس اطاعت کند. در منابع آمده ستارخان به کنسول روس که می‌خواست پرچم سفید را به سردر خانه خود بزند، گفت: «جناب کنسول! من می‌خواهم هفت دولت‌ت زیر

سیاست

گشتی در خانه سردار ملی

انتهای کوچه «امیره‌قیز»



سایه بیرق ایران باشد، شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد!»

مسافرت به تهران

هفتم ربیع‌الاول ۱۳۲۸ هجری قمری، به سوی تهران حرکت کردند؛ در بین یاران ستارخان و باقرخان شایعه شده بود این کار یک حرکت اجباری سیاسی است. در بین راه نیز در شهرهای میانه، زنجان، قزوین و کرج، از این دو مجاهد آزادی استقبال باشکوهی شد و هنگام ورود به تهران نیمی از شهر برای استقبال به باغ مهرآباد شتافتند. در سراسر خیابان‌های ورودی شهر، تابلوهای زنده‌باد ستارخان و زنده‌باد باقرخان مشاهده می‌شد. تهران آن روز سراسر جشن و سرور بود. ستارخان پس از خوردن ناهار مفصلی که در چادر آذربایجانی‌های مقیم تهران تدارک دیده شده بود، به‌سوی محلی که برای اقامتش در منزل صاحب اختیار در نظر گرفته بودند، رهسپار شد. آنها یک ماه میهمان ستارخان بودند؛ اما به دلیل وجود سربازان و کمبودن غذا، دولت باغ اتابک (محل فعلی سفارت روسیه) را به اسکان ستارخان و یارانش اختصاص داد. پس از چند روزی که نیروهای هر دو طرف در محل‌های تعیین‌شده اسکان یافتند، مجلس طرحی را تصویب کرد که به موجب آن تمامی مجاهدان و مبارزان غیرنظامی ازجمله افراد ستارخان و خود او باید سلاح‌های خود را تحویل می‌دادند؛ اما یاران ستارخان از پذیرفتن این امر خودداری کردند.

به‌تدریج مجاهدان دیگری که با اینن طرح مخالف بودند، به ستارخان و یارانش پیوستند و این موضوع موجب هراس دولت مرکزی شد، این اتفاق باعث شد بین نیروهای دولتی و یاران ستارخان در باغ اتابک درگیری مسلحانه روی دهد که در نتیجه تیری به پای ستارخان اثابت کرد؛ پس از بهبودی انتظار می‌رفت ستارخان به تبریز بازگردد؛ اما هرگز این اجازه داده نشد. او در ۲۵ آبان ۱۲۹۳ درحالی‌که ۴۸ساله

بود درگذشت. از ستارخان در تبریز فقط چند سلاح و یک خانه به یادگار مانده است؛ تجهیزات او در خانه مشروطه نگهداری می‌شود. صمد سرداری‌نیا، مورخ و پژوهشگر تاریخ معاصر آذربایجان، گفته است: از آنجا که دولت استعماری روسیه از مبارزات ستارخان و باقرخان ضد نیروهای آنان خاطره خوبی نداشت، سه روز پس از عاشورای سال ۱۳۳۰ هجری قمری (دی‌ماه ۱۲۹۰ شمسی) با گلوله‌های توپ، خانه این دو سردار بزرگ مشروطه را با خاک یکسان کرد.

خانه ستارخان

حالا وقتی در کوچه‌پس‌کوچه امیرخیزی راه می‌روم نشانه‌ای از آن روزگاران باقی نمانده جز در خروجی محله امیر خیزی به طرف میدان منجم، یک مسجد و یک حمام قدیمی به نام سردار حمامی و سردار مسجدی و خانه سردار ملی که روس‌ها پس از تصرف تبریز آن خانه قدیمی را با دینامیت منفجر کردند.

نتیجه ستارخان در سال ۸۶ وقتی این خانه در حال تخریب کامل بود، گفته بود: از زمان کوچ ستارخان به تهران، این خانه از سوی عمه سردار به فردی به نام حمید مسگری فروخته شده که بعدها با قوت مسگری در چند سال گذشته ۷۰۰ متر این خانه در معرض فروش قرار گرفت و اکنون حدود ۳۰۰ متر باقی‌مانده این خانه هزارمتری نیز در حال تخریب از سوی خریدار است. به گفته سامی، خانه ستارخان به نصف قیمت فروخته شده و دراین‌میان سازمان‌ها و مسئولان مربوطه هیچ واکنشی نشان نداده‌اند. در آن سال وقتی شهرداری وقت حکم تخریب خانه را صادر کرده بود با تلاش ساکنان و تنظیم نامه‌ای خطاب به مدیر میراث فرهنگی وقت آن سازمان، این خانه را به‌عنوان میراث فرهنگی تعیین کرده و از تخریب آن جلوگیری کردند.

تلاش‌های ساکنان و فعالان اجتماعی باعث شد مدیران میراث فرهنگی مجبور به تملک و بازسازی آن خانه شوند.

اما سالان ۸۹ پایان امیده‌ها برای تبدیل‌شدن خانه ستارخان به موزه بود؛ اتفاقی که می‌توانست بار دیگر رونق روزهای مشروطه را به محله امیرخیزی بازگرداند. تراب محمدی، رئیس وقت سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری و دبیر شورای هماهنگی اصولگرایان آذربایجان شرقی از واگذاری این خانه برای استفاده اداری کمسیون حقوق بشر اسلامی خبر داده و گفته بود: خانه ستارخان به‌عنوان نماد مبارزات آزادی‌خواهانه این سردار بزرگ مشروطیت می‌تواند محل مناسبی برای فعالیت‌های بشردوستانه کمسیون حقوق بشر اسلامی باشد.

رئیس وقت کمسیون حقوق بشر اسلامی نیز با تأیید این خبر گفته بود: خانه ستارخان به‌عنوان نماد مبارزات آزادی‌خواهانه این سردار بزرگ مشروطیت می‌تواند محل مناسبی برای فعالیت‌های بشردوستانه کمسیون حقوق بشر اسلامی باشد. سازمان میراث فرهنگی برای احرنهادهن به مقام والای این سردار بزرگ و حفظ یادگارهای وی از دو سال پیش اقدام به خرید و بازسازی خانه سردار ملی کرد. او گفته بود: نحوه استفاده از این مکان به‌گونه‌ای تعریف شده است که مانع از بازدید علاقه‌مندان از خانه ستارخان نشود.

اما اتفاقی رخ نداد و در این خانه به اذعان همسایگان آن چند سالی است بسته مانده است.

ستارخان با خانه‌اش یا بدون خانه‌اش برای مردم این سرزمین شناخته‌شده است یا به قول «جوجو مویر» او عاشق بود و همین شد که توانست مرگ را شجاعانه بپذیرد و از خود خسته بی‌رمی‌اق، «قهرمان» بسازد، متفاوت‌بودن و سختی‌ها را پذیرفت و تا آخرین لحظه به راه رفته افتخار کرد و همین است در صدودومین سالروز درگذشتش هنوز سردار ملی این سرزمین است.

ادامه از صفحه ۶

بوی تبریز در غروب باغ اتابک

برداشتند. باقرخان نیز تسلیم شد. چند دقیقه بعد صدای تیراندازی به‌کلّی خاموش شد و کل باغ را سکوت فرا گرفت.

مهاجمان باغ را تسخیر کردند و تفنگ‌ها را برداشتند، شهدای مجاهدین را یک یک طرف جمع کردند و زخمی‌ها را یک طرف، عده‌ای از تاریکی شب استفاده کردند و گریختند و بقیه هم بازداشت شدند. سردار را به اتفاق باقرخان با درشکه‌ای مخصوص، به خانه صمصام‌السلطنه که نزدیک باغ اتابک بود منتقل کردند. من هم کنار ستارخان بودم. به خانه صمصام که رسیدیم ستارخان را روی کولم گرفتیم و به اتاقی منتقل کردیم، از هوش رفته بود. زخم زانویش را بستیم و فگتیم طبیب خبر کنند.

ساعتی گذشت و سردار به هوش آمد، باقرخان سر سردار را به زانویش گرفته بود و اشک می‌ریخت، تا آن روز کسی گریه باقرخان را ندیده بود. باقرخان گفت باخچیان‌سردار؟ (خوبی سردار؟) ستارخان سرش را تکان داد و گفت این زخم‌ها که زخم نیست لوطی! سر خَم می‌سلامت، شکند اگر سبوی… این زخم‌ها خوب می‌شود، زخم دلم را چه کنم که نه از دشمن، که از خودی خوردم!

باقرخان گفت همین الان طبیب می‌رسد، بهتر که شدید به تبریز برمی‌گردیم و این جماعت هزاررنگ را به حال خود می‌گذاریم!

ستارخان دست کرد و از جیب سرداری‌اش کیسه‌ای را که پیرمرد عطار هنگام خروج از تبریز داده بود درآورد، بافتن طبیب نمی‌خواهم لوطی! بیا این مرهم را روی زخم بگذار، بوی تبریز می‌دهد این مرهم…

منابع:

ستارخان سردار ملی، موسی فقیه حقای

ستارخان در گرداب دسته‌بندی‌های سیاسی،

علی عبداللّٰه نیا

ادامه از صفحه ۳

«بومی‌گزینی» فرصت یا تهدید؟!

… تیغ تیز دولبه‌ای که اگر به تاساب و در مقام و موقعیت واقعی‌اش به کار گرفته نشود، نه‌تنها مفید واقع نمی‌شود که سخت پرهزینه و آسیب‌زا است! آتش زیر خاکستری که در صورت کم‌توجهی سیاست‌مردان، در آینده‌ای نه‌چندان دور شعله سرکش، ویرانگر و سوزنده‌اش نه‌فقط فضای زندگی فردی شهروندان که فضای زندگی جمعی و در یک کلام تمامی پهنه ایران‌زمین را دربر می‌گیرد و اگر نسخه‌ای علمی و شفافبخش برایش پیچیده نشود و غبارش فرونشیند، دیر یا زود همگان را آزار خواهد داد؛ خواسته‌ای که در برنامه درازمدت «بیگانگان» قرار داشته و دارد و همواره آرزوی دیرینه‌شان بوده است. گذشته‌ای نه‌چندان دور را به یاد می‌آوریم، روزهایی که پیشگامان راستین بی‌ادعا، اما گمنام و ازخودگذشته و ترس، در قامت «عاشقان شهادت» بدون توجه به جنس، رنگ پوست، نژاد، زبان، وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای، خاستگاه اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و جغرافیایی، همه‌جای ایران زمین را خط مقدم انگاشتند، در دفاع از کین این کهن سرزمین، با تقدیم جان و مال و خان و مان خویش پسان سروی آزاده قد برافراشته، با واژه‌هایی مانند «بومی» و «غیربومی» و… ناموس و در خدمت خلق خدا از همدیگر پیشی گرفتند، نه تو و منی در کار بود و نه او و دیگری معنا داشت، هر یکسرهم ما بودیم و ما بودیم و ما بودیم، فارغ از همه بگومگو و سهم‌خواهی! اما امروز؟ امروزه‌روز، سخن از سهم‌خواهی، بسیار است و برای رسیدن به این «خواسته»، به پیغامی بهتر و اثربخش‌تر از ترویج و اشاعه فرهنگ «بومی‌گزینی» زیر لوی «بومی‌گرایی»! از شمال و جنوب تا غرب و شرق و مرکز آهسته اما پیوسته ترم آهنگ «زنده‌باد بومی» گوش شهروندان علاقه‌مند و منتظر را نوازش می‌دهد؛‌زدن ساز مخالف نسبت به خواسته‌ها و مطالبات بحق و تاریخی مردم در جای‌جای این سرزمین با هیچ معیاری هم‌خوانی ندارد؛ زیرا این حق طبیعی و قانونی آنهاست و این حق را در هیچ شرایطی نمی‌توان و نباید از صاحبانش دریغ کرد. اما فراموش نکنیم، ناوختن چنین آهنگ ناموزونی آن‌هم در این موقعیت حساس و حیاتی که بر مام وطن می‌گذر، با مصالح و منافع ملک و ملت سازگاری ندارد و بهره‌برداری فرصت‌طلبانه از این «خوان یغما» به نام دفاع از حقوق مردم و صدا البته «به کام بهره‌برداران» با استدلال‌های آبی چنایی، با منطق سیاست و اصول‌گشوداری سازگار نیست!

بای جویبن استدلال طرفداران این نوع نگرش که پیشرفت و توسعه فراگیر و همه‌جانبه «بوم» را به تمام و کمال در گرو وجودی مدیران و کارکنان بومی می‌دانند و بسن آنگ است و از زاویه دید سیاسی -امنیتی، فرهنگی به زبان کشور و به‌جد قابل بررسی و تأمل‌برانگیز؛ بزنگردن و جلادان با هدف نشان‌دادن دشمنی و نقش این «دیدگاه» در مقوله توسعه با این برداشت که فقط مدیران بومی در اداره امور و مدیریت زیست‌بوم خویش شایسته‌اند و موفق و لاغر! دردی از ما داو نخواهد کرد و خوشبختی کاذبی بیش نیست و نه‌تنها کمکی به رشد و توسعه زندگی بوم‌نشینان و حل مشکلات و مسائل مبتلا به‌شان نخواهد کرد که مشکلی بر آن‌هه مشکلات بر زمین مانده‌شان افزون خواهد کرد! واقعیتی تلخ که از جانب بسیاری از مسئولان رده‌بالا و نیز تعداد درخور توجهی از نمایندگان مردم در خانه ملت، بنا به علل و تحت تأثیر عوامل و انگیزه‌هایی که کم‌وبیش با آنها آشناییم و بحث و بررسی پیرامون آنها در این نوشته کوتاه نمی‌گنجد، نادیده‌گرفته شده و می‌شود! با وجود نکته‌های مثبت، نقد بنیادی و جدی بر این نوع نگرش وارد است که از چند منظر قابل بررسی و تأمل است.

۱- **از منظر فرهنگی**، نگاه پررنگ به این مقوله به‌عنوان تنها راه‌حل پیشبرد رشد و توسعه در زیست‌بوم‌های مختلف کشور در درازمدت به گسست فرهنگی منجر شده، از خودبیزگانی را دامن زده و در نتیجه آرام آرام

به مرکزگ شدن نقش و جایگاه فرهنگ مادر (ایرانی) انجامیده و دست آخر صدمات و لطامت جبران‌ناپذیری در عرصه فرهنگ از خود باقی می‌گذارد! لحاظ‌کردن

موقعیت شکننده پاره‌فرهنگ‌ها در مقابل سیل

بنیان‌کن و هجme بی‌امان فرهنگ جهانی با این همه

امکانات و ابزارهای ارتباطی پیام گویایی است، برای

درست اندیشیدن و درست‌عمل‌کردن در این راستا.

۲- **از منظر سیاسی - امنیتی**، قوم و قبیله‌گرایی را ترویج، به جای ایجاد وحدت و همدلی در میان اقوام و پاره‌فرهنگ‌ها، به اشتقاق و اختلاف انجامیده، همبستگی ملی را تضعیف شکننده، احساس عدم امنیت را در سطح جامعه افزایش داده و در گذر زمان عملاً امنیت عمومی را به مخاطره می‌اندازد؛ و در بدبینانه‌ترین حالت، به تمامیت ارضی کشور صدمه وارد کرده! اختلافات فرهنگی را دامن زده، کشور را به سبت آشوب و هرج‌ومرج و بی‌برنامگی رهنمون شده و به بنیان ملی صدمه وارد می‌آورد!

۳- **از منظر حقوقی**، آثار عملی چنین نوع نگرشی تبعیض و برابری را به‌دنبال داشته، با قانون اساسی همخوانی نداشته و با اصل آزادی اراده شهروندان مغایر است. نمی‌دانسم، چرا «جماعتی» این همه سمات دارند و نمی‌خواهند به پذیرش این واقعیت تن در دهند، که درپیش گرفتن چنین راه و روشی هرچند با فرض دارا بودن حسرتی به صلاح و مصلحت‌ست کینان و یکپارچگی ایران‌زمین و وحدت و همدلی اقوام ایرانی نبوده و پای‌گذاشتن در این وادی خطرناک، بی‌تردید دیر یا زود به ناکجا‌آباد ختم خواهد شد!

«من از مفصل این باب مُجمَلی گفتم

تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مُجمل».